

تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی  
به افغانستان سر برآوردن القاعده

## تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان سر برآوردن القاعده

تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان اثر چشمگیر در تندرو شدن جریان اسلامگرایی داشته است. این جنگ که نقطهء چرخشی در روند اسلامگرایی شمرده می شود، فضایی بی مانند در روابط بین الملل پدید آورد که سرانجام به پا گرفتن سازمان القاعده انجامید. در این نوشتار این فضا و اثرات این تجاوز بیان می شود.

### پیشگفتار:

تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان اثر چشمگیر در تندرو شدن جریان اسلامگرایی داشته است. این جنگ که نقطهء چرخشی در روند اسلامگرایی شمرده می شود، فضایی بی مانند در روابط بین الملل پدید آورد که سرانجام به پا گرفتن سازمان القاعده انجامید. در این نوشتار این فضا را بررسی خواهیم کرد. نخست به تجاوز نیروهای شوروی به افغانستان و بازتابهای آن در سطح جهان اسلام و سپس به «عرب-افغان» ها-جنگجویان داوطلب مسلمان عرب که از سراسر جهان اسلام به کمک مجاهدین افغان شتافتند- می پردازیم و چگونگی سر برآوردن داوطلبان، نقش سران عرب-افغانها در ساختن و پرداختن افکار و باورهای آنان و نکاتی از این دست بررسی می کنیم؛ سپس به پشتیبانی آمریکا از عرب-افغانها و پا گرفتن سازمان القاعده نگاهی خواهیم انداخت و به بررسی افکار و باورهای سه تن از چهره های اثرگذار در پاگیری القاعده یعنی عبد الله عزام، اسامه بن لادن و ایمن الظواهری و وجوه اختلاف و اشتراک آنان و همچنین ساختار القاعده می پردازیم. بررسی کوتاهی نیز در مورد وضع بن لادن و القاعده پس از پایان گرفتن جنگ در افغانستان خواهیم کرد.

تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان، در سایه جنگ سرد رخ داد. کشورها و گروههایی که پیوسته به اردوگاه خاوری یا اتحاد جماهیر شوروی بودند (مانند سرویه، لیبی، یمن جنوبی و سازمان آزادیبخش فلسطین) از مسکو پشتیبانی و عمل تجاوزکارانه آنرا تأیید می کردند. در برابر، کشورهای وابسته به اردوگاه باختری یا آمریکا (مانند عربستان، مصر، پاکستان، اردن، مراکش و کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس) از مجاهدین افغانی در برابر شوروی پشتیبانی می کردند.

عربستان از دهه 1970، بویژه پس از افزایش بهای نفت، برای تأمین منافع خود و همچنین در راستای سیاستهای آمریکا برای رویارویی با ایدئولوژیهای ناسیونالیستی و سوسیالیستی، بویژه پان عربیسم ناصری، پشتیبان سرسخت اسلامگرایی بود. 1. عربستان از جنگ در افغانستان بهره سیاسی می برد، زیرا نه تنها با پشتیبانی از مجاهدین افغان خود را نیروی رهبری کننده در زمینه آزادسازی افغانستان، بی دخالت مستقیم در جنگ، به جهان اسلام معرفی می کرد، بلکه بسیاری از جوانان ماجراجو و تندرو را به بهانه کمک به مجاهدین، از کشورش دور می کرد. 2.

عربستان برای رویارویی با دو خطر بزرگ درونی و بیرونی در 1979 سرمایه گذاری هنگفتی در پشتیبانی از نیروهای تندرو اسلامی در افغانستان کرد. خطر درونی، تندروهای وهابی به رهبری

جهیمان العتیبه بودند که مسجد بزرگ مکه را در همان سال گرفتند و خواستار سرنگونی سعودیها و برپایی دولت اسلامی واقعی شدند. خطر بیرونی نیز انقلاب اسلامی ایران بود که خطر مهمی برای حکومت‌های اقتدارگرا در حوزه خلیج فارس به شمار می رفت. دولت عربستان برای گسترش وهابیت و دور کردن نیروهای وهابی تندرو و ایستادگی در برابر انقلاب شیعی ایران، سرمایه گذاری هنگفتی در افغانستان و پاکستان کرد و 3 میلیون دلار برای جنگ در افغانستان پرداخت. عربستان همچنین ایستگاه مهمی برای بردن جنگجویان عرب به افغانستان بود. 4

دو بانک عربستان یعنی «دار المال الاسلامی» (تأسیس در 1981) و «دلایل البرکه» (تأسیس در 1982) به جنگ در برابر نیروهای نظامی شوروی کمک مالی می کردند. این بانکها افزون بر منابع گسترده دولتی از منابع خارجی و کمکهای شخصی از راه مساجد و بنیادهای نیکوکاری نیز بهره مند می شدند. 5

دولتهای پاکستان و مصر نیز با گسیل داشتن داوطلبان جنگجوی عرب به افغانستان، سخت از مجاهدین پشتیبانی می کردند. آنها از یک سو ابرقدرت پشتیبان خود یعنی ایالات متحده را مجاب می کردند که لازم است نیروهای معترض جهادی را که خطری بزرگ برای آنها شمرده می شدند به افغانستان روانه کنند و از سوی دیگر از راه همنوایی با شعار جهاد در برابر کمونیسم، برای خود مشروعیت می تراشیدند. این دولتها، بویژه دولت اسلامی ضیاء الحق در پاکستان، با بهره گیری از پوشش رسانه ای گسترده، جوانان را به جنگ بی پایان با «بی خدایان اشغالگر» فرامی خواندند. 6

### «عرب-افغانها» و جنگ افغانستان

رفته رفته اسلامگرایان در کشورهای گوناگون به این پندار رسیدند که درگیری در افغانستان، جنگ کمونیسم و اسلام است. این گمان، اسلامگرایان عرب را به افغانستان می کشاند. بسیاری از اسلامگرایان بر آن بودند که اگر افغانستان را از چنگال اشغالگران روس درآورند، می توانند به رؤیاهای چندین ساله خود یعنی برپا کردن نخستین دولت اسلامی که در چارچوب شریعت اسلامی عمل کند و شالوده خرافت اسلامی شود، واقعیت بخشند. جهادگرایان اسلامی به پاکستان می رفتند و پس از پیمودن مراحل آموزشی به مجاهدان افغان در افغانستان می پیوستند. چیزی نگذشت که شمار مجاهدان عرب که «عرب-افغانها» یا «افغانهای عرب» خوانده می شدند، به بیش از 03 هزار تن رسید. 7 در دورن جنگ، چه بسیار جوانانی که از کشورهای اسلامی برای دفاع از دین و ایمان و سرکوب تجاوز به «دار الاسلام» از سوی «دار الکفر» و ایستادگی در برابر «دشمن بی خدا» و پشتیبانی از مجاهدان افغان، راهی افغانستان شدند. بسیاری از آنان پیشینه همکاری با گروههای اسلامگرا در کشورهای خود نداشتند. 8

تا آن هنگام دیده نشده بود که این همه مسلمان از سرزمینهای گوناگون به یک کشور مسلمان بروند و با دشمن مشترک بجنگند. در میان مسلمانانی که به افغانستان می رفتند، کسانی از مصر، عربستان، یمن، الجزایر، فلسطین، سودان، عراق، کویت، اردن، ترکیه، سوریه، لیبی، تونس، مراکش، لبنان، پاکستان، هند، اندونزی و مالزی دیده می شدند. گروههای «عرب-افغان» گذشته از زبان، از دید فرهنگی و ایدئولوژیک نیز چه با خودشان و چه با افغانها همسانی نداشتند؛ دیدگاه فرهنگی و مذهبی «عرب-افغانها» در سنجش با مردمان افغانستان خشکتر و متعصبانه تر بود. بسیاری از عربهایی که به افغانستان می رفتند به اندیشه های سلفی و وهابی پایبند بودند، اما بیشتر افغانها از مذهب حنفی پیروی می کردند (دئوبندی

ها) که از نظر فکری و فرهنگی، کمتر محافظه کار به شمار می آید. تنها چیزی که همه آنان را به هم پیوند می داد، دشمن مشترک بود. حتّا نگاه آنان به دشمن مشترک هم متفاوت بود: هدف «عرب-افغانها» مبارزه ایدئولوژیک با اشغالگران سرزمینهای اسلامی و دفاع از امت اسلامی بود؛ در حالی که افغانها در راه آزادی میهن خود از دست روسها و کمونیستهای بومی (هواداران حزب «دموکراتیک خلق» که در 1978 با کودتای ساخته و پرداخته روسها روی کار آمده بود، می جنگیدند. به سخن دیگر، نگاه «عرب-افغانها» جهانی بود و نگاه افغانها، بومی. 9

افغانها در جریان این جنگ بر اثر آشنایی با باورهای تند «عرب-افغانها» به تدریج کشیده شدند و این پدیده، اثری کارساز بر جامعه افغانستان پس از جنگ گذاشت. خود «عرب-افغانها» نیز در سایه این جنگ به سوی خشونت هرچه بیشتر پیش رفتند.

یکی از چهره های برجسته در میان «عرب-افغانها» که نقشی برجسته در کشیدن پای داوطلبان عرب و مسلمان به جنگ افغانستان داشت، دکتر عبد الله یوسف عزام (1941-1989)، مبارزه فلسطینی و از برپاکنندگان جنبش جهادی حماس بود. او که آموزشهای مذهبی دیده بود و درجه دکتری در فقه اسلامی از دانشگاه الازهر داشت، در نخستین سالهای دهه 1980 با صدور فتوایی درباره واجب بودن جهاد در افغانستان، شور و شوق بسیاری از جوانان مسلمان را برانگیخت. 10

عزام در 1984 در پيشاور و در نقطهء مرزی میان پاکستان و افغانستان سازمانی با عنوان «مکتبه الخدمه» یا «اداره خدمات (مجاهدان) برپا کرد که به کار جذب، تأمین مالی و آموزش نظامی داوطلبانی می پرداخت که از سراسر جهان اسلام به آنجا می آمدند و سپس به افغانستان فرستاده می شدند. 11 «مکتبه الخدمه» در 135 کشور و از جمله در آمریکا شاخه هایی داشت که به جذب جنگجویان داوطلب می پرداختند. 12 شاخه این سازمان در آمریکا، بیشتر در شهر بروکلین فعال بود. 13

نوشته های عزام در زمینه جهاد و بویژه جهاد در برابر اتحاد جماهیر شوروی، در سطح جهان انتشار می یافت. عنوان یکی از این نوشته ها این بود: «به کاروان بپیوندید و از سرزمینهای اسلامی دفاع کنید». 14 «الجهاد» نشریه اصلی «عرب-افغانها» نیز مطالب بسیاری از عزام چاپ می کرد. عزام در نوشته هایش تأکید می کرد که جهاد به سبب نیرومندی و زنده شدن جهان اسلام، پا گرفتن دوباره جامعه اسلامی در زمان پیامبر (ص)، اتحاد جهان اسلام، برپایی خلافت اسلامی و سرانجام، تبدیل شدن اسلام به یک قدرت جهانی خواهد شد. 15

عزام بر فرهنگ شهادت انگشت می گذاشت و از این راه به تشویق و تحریک نیروهای جهادی می پرداخت. او بر آن بود که «زندگی امت مسلمان تنها وابسته به جوهر علما و خون شهدا است. چه چیز زیباتر از نوشتن تاریخ امت با جوهر یک عالم و خون اوست. نقشه تاریخ اسلامی پا دو رنگ سیاه و سرخ شکل گرفته است و زیباتر از همه آنکه قلم و خون از یک نفر باشد... این گونه امت به حرکت وا داشته می شود. به همان اندازه که شمار علمای شهید افزایش یابد شمار ملت هایی نیز که از خطر زوال نجات می یابند و از خواب ناآگاهی بیدار می شوند بیشتر خواهد شد. 16»

عبد الله یوسف عزام می گفت: «تاریخ نوشته نمی شود مگر با خون. بنای شکوه ساخته نمی شود مگر با کاسه های سرافراز و احترام ایجاد نمی شود مگر بر بنیاد جنازه ها و معلولیت ها... کسانی که فکر می کنند می توانند جوامع را بی خون و قربانی دگرگون کنند، جوهر دین را نشناخته اند و شیوه و سنت بهترین پیامبر خدا [حضرت محمد (ص)] را در نمی یابند. 17

از دیگر کسانی که نقشی برجسته در جذب نیروهای جهادی بازی کرد، شیخ عمر عبد الرحمان از رهبران جماعت اسلامی مصر بود که پس از کشته شدن عزام در 1989 به دست چند تن ناشناس، گروهی او را رهبر معنوی جهادگرایان بین المللی به شمار می آورند. شیخ نابینا سفرهایی چند به کشورهای خاورمیانه، جنوب آسیا، اروپا و آمریکا کرد تا با سخنرانی و دیدار با سران گروههای اسلامگرا در سراسر جهان به جذب نیرو و کمکهای مالی برای جنگ در افغانستان پردازد. 81

و اما اسامه بن لادن، میلیاردر عربستانی، چهره دیگری است که از راههای گوناگون، بویژه در زمینه مالی، کمکهای کارساز به مجاهدین کرد. اسامه که به هنگام تحصیل در رشته مهندسی شهری در دانشگاه عبد العزیز در عربستان از راه کسانی همچون عبد الله عزام استاد دانشگاه و محمد قطب، برادر سید قطب، با افکار اسلامگرایانی مانند حسن حسن البنا مودودی و سید قطب آشنا شده بود، جنگ در افغانستان را زمینه ای مناسب برای پیاده کردن اندیشه های جهادی آنان یافت. 19

بن لادن به هنگام تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان (1979) دانشگاه رها کرد و به پاکستان رفت. او در راه اندازی «مکتبه الخدمه» در پشاور کمکهای چشمگیر به عزام کرد و همچنین اردوگاههای آموزش نظامی بسیاری در پاکستان و افغانستان با تلاشهای او برپا شد تا به نام نویسی، آموزش، سازماندهی هزاران جنگجوی عرب و فرستادن آنان به افغانستان پردازند. در میان این اردوگاهها می توان از اردوگاه «داراتنا» «خلدان»، «صادق»، «صیدا»، «خالدین ولید»، «المأسده» و «الفاروق» یاد کرد. 20 بن لادن در دوران جنگ، توجه بسیاری از جنگجویان را به خود جلب کرد، زیرا تنها جنگجوی داوطلبی بود که خانواده ای ثروتمند و میلیونها دلار پول در دست داشت.

بن لادن حتا در برخی عملیات خطرناک جنگی نیز حضور پویا داشت. آوازه دلیری و جسارت را در جنگ و همچنین نشست و برخاستش با سربازان عادی و خوردن خوراکیهای ساده مانند ماست، گوجه فرنگی و نان خشک، سبب شد محبوبیت او در میان جنگجویان به تندی افزایش یابد. 21 ثروت، نفوذ، شجاعت و نیز ساده زیستی بود که از او رهبری فرهمند ساخت. همه اینها در پذیرفته شدن اندیشه های او در زمینه پایه گذاری نظام خلافت و اتحاد جهان اسلام در چارچوب واحد، از سوی بسیاری از جنگجویان افغان و غیر افغان مؤثر بود. بن لادن و مجاهدان مصری از همان آغاز خواستار برپایی دولتهای اسلامی به جای دولتهای غیر مذهبی در

کشورهای مسلمان بودند و به جنگ افغانستان همچون یک فرصت می نگریستند. 22 ایمن الظواهری، رهبر جهاد اسلامی مصر و از نظریه پردازان مدرن در زمینه اسلام تندرو، از دیگر چهره های برجسته در میان «عرب-افغانها» بود که از دید فکری اثر بسزا بر بن لادن گذاشت. این پزشک جراح مصری که در ترور انور سادات نیز دست داشت، در 1985 از مصر رفت و یک سال پس از آن، به ظاهر برای درمان زخمیهای جنگی، روانه افغانستان شد. او در آنجا با اسامه دیدار کرد و به سرعت تبدیل به نزدیکترین فرد به او شد. الظواهری نقشی بسیار برجسته در تحول فکری و عملی بن لادن داشت. مراد الظواهری از رفتن به جنگ، به گفته خودش، بیشتر بازسازی و سازماندهی دوباره یک شبکه نظامی جهادی در پایگاهی امن و دور از مصری برای دنبال کردن مبارزه با رژیم مصر بوده است. 23 بسیاری دیگر از «عرب-افغانها» هم در واقع افغانستان را میدانی برای به دست آوردن تجربه نظامی می دانستند تا با داشتن تجربه و مهارتهای نظامی پس از بازگشت به کشورشان بتوانند نبرد با رژیمهای فاسد را بهتر و کارسازتر پی گیرند. 24

آمریکا و اسلامگرایی

در نیمه دوم سده بیستم، جنگ سرد سیاستهای جهانی را تعیین می کرد. در دوران جنگ سرد، اتحاد جماهیر شوروی یا کمونیسم بزرگترین خطر برای منافع ملی آمریکا شمرده می شد. هرچند ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بارها در پوشش جنگ های نیابتی رو در رو شده بودند، ولی از برخورد مستقیم پرهیز می کردند. آمریکا از راه سیا، برای پشتیبانی از دولتها و احزاب دست راستی، سرمایه گذاری کلان می کرد و برای نمونه، دست دولت های بینادگرای عربستان و پاکستان را در برابر دولت های هوادار کمونیسم مانند سوریه، لیبی و مصر در دوران جمال عبد الناصر، می گرفت.

در واقع، یکی از سیاست های کلان ایالات متحده در دوران جنگ سرد، پشتیبانی از اسلام بعنوان یک راهبرد سیاسی بود که باورهای الحادی و اصول کمونیسم را بر نمی تافت. بر پایه این سیاست، دین اسلام به یک مکانیسم دفاعی کارساز در برابر کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شد. بدین سان، در دوران جنگ سرد، بویژه پس از دهه 1960 برای جلوگیری از گسترش ناسیونالیسم سوسیالیستی تندرو، بویژه ناصریسم، پیوندی میان سیاست های آمریکا و اسلام سیاسی پدید آمد.

آمریکا در آغاز با احتیاط و به گونه ای پوشیده از اسلامگرایان تندرو پشتیبانی می کرد و از همین رو آنان را «اسلامگرا» (نه بیانگرا) می خواند. در دهه 1960، پشتیبانی آمریکا از اسلامگرایان، بویژه اخوان المسلمین مصر، مایه پا گرفتن ائتلافی در برابر مسکو و جمال عبد الناصر شد. دولت آمریکا این سیاست را بیشتر با دست دولت های عربستان و تا اندازه ای پاکستان پیش می برد، ولی رهبری واقعی این جریان را تندروان وهابی و کهنه کار عربستان داشتند.<sup>25</sup> پشتیبانی آمریکا از اسلام سیاسی در جریان جنگ افغانستان بالا گرفت و از پوشیدگی نیز درآمد. آمریکا با پشتیبانی از «عرب-افغانها»، می کوشید همانند درسی که خود در ویتنام آموخته بود، در افغانستان به اتحاد جماهیر شوروی بدهد.<sup>26</sup> هرچند نیروهای اسلامگرای سنتی وهابی-سلفی و اخوان المسلمین به آمریکا بی اعتماد و بدبین بودند، ولی از دید ایدئولوژیک، دشمن کمونیسم و ناسیونالیسم غیر مذهبی عرب شمرده می شدند. اسلامگرایان سنتی و بنیادگرا ناگزیر از گزینش میان اردوگاه غرب و اردوگاه شرق شدند و سرانجام به هوادارن غرب که شرشان در آن دوره زمانی کمتر بود، پیوستند. به گفته برنارد لوئیس از مشاوران بلندپایه دولت آمریکا در دهه های 1950 و 1960، اسلامگرایان سیاسی هرچند اقتدارطلب و مستبد بودند، اما ضد غربی نبودند.<sup>27</sup> چون خطر غرب را برای ارزشها و منافع خود در آن دوران بزرگ نمی یافتند. برداشت یکسان از دشمن مشترک، ائتلاف تاکتیکی ایالات متحده و اسلامگرایان سیاسی را توضیح می دهد. دولت آمریکا از خطر اسلام انقلابی آگاه بود، چون در انقلاب ایران به خوبی دیده می شد که انقلابی های ایرانی چگونه بر ضد آمریکا موضع می گیرند؛ اما به هررو، خطر کمونیسم را بزرگتر می شمرد.<sup>28</sup> قدرت گرفتن بن لادن و القاعده، در واقع و به گفته چامسکی «بهای پیروزی ایالات متحده بر اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان بود».<sup>29</sup> جهاد مورد پشتیبانی آمریکا در برابر اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان بود که زمینه را برای سر برآوردن بینادگرایان تندرو و سپس القاعده فراهم کرد.

آمریکا در این جنگ نزدیک به 3 میلیارد دلار به نیروهای ضد کمونیستی کمک کرد که بزرگترین کمک به یک نیروی شورشی در سراسر تاریخ شمرده می شود.<sup>30</sup> پشتیبانی آمریکا از مجاهدین فراتر از کمک مالی بود. کارگزاران سیا، اطلاعات دقیق و گسترده ماهواره ای در زمینه تحرک نیروهای سرخ در اختیار جنبش مقاومت می گذاشتند و مجاهدین را با جنگ افزارهای پیشرفته و ابزارهای ارتباطی مجهز می ساختند و آموزش می دادند.<sup>31</sup>

آمریکا در دوران جنگ افغانستان از برنامه جذب بیش از 30 هزار مسلمان جنگجو از سراسر جهان بویژه از کشورهای عربی برای جهاد در برابر دولت کمونیستی در کابل پشتیبانی می کرد. ایالات متحده از راه همکاری نزدیک با سازمان اطلاعات پاکستان، افغانستان پناهنده و داوطلبان عرب را در اردوگاههایی در پاکستان مسلح می کرد و آموزش می داد. 32 در شهرهای آمریکا مانند نیویورک، دیترویت، لوس آنجلس و بروکلین، دفترهایی برای جذب جوانان مسلمان و فرستادنشان به افغانستان برپا شده بود. عبد الله عزام، رهبر معنوی چریکهای «عرب-افغان» مرکز پناهندگان افغان (الکفاح) را در بروکلین برای گردآوری جنگجویان داوطلب و کمکهای مالی باز کرده بود. 33

برنامه آموزش مجاهدین عرب، به هنگام زمامداری کارتر آغاز شد و در دوران ریگان سخت بالا گرفت. ریگان در فوریه 1986 خطاب به جنگجویان افغانی و غیر افغانی که آنان را «جنگجویان راه آزادی» می خواند گفت: «ای جنگجویان راه آزادی، شما تنها نیستید. آمریکا با کمکهای مادی و معنوی در کنار شماست. حق شما نه تنها جنگیدن و کشته شدن در راه آزادی است، بلکه جنگیدن و گرفتن آزادی نیز حق شماست.» 34 در همان سال، دولت ریگان موشکهای استینگر در اختیار مجاهدین گذاشت. 35

برنامه های آموزشی، حتی آموزش مستقیم نیروهای داوطلب در خود آمریکا را در بر نمی گرفت؛ مراکز «آ.پ. هیل فورت» A.P. Hill Fort، اردوگاه «پیکت» Picket Camp، «کلاه سبزه های ویرجینیا» Virginia Green Berets و مرکز آموزش نیروی دریایی ایالات متحده در «سیلز» Seals برای این منظور در نظر گرفته شده بود. 36

گفتنی است که مجاهدین عرب رفتار و افکار در هواداری از آمریکا نداشتند. عزام و بن لادن بی گمان از دریافت موشکهای «استینگر» آمریکایی خوشنود بودند، ولی نمی خواستند خود را به آمریکا بفروشند. آنان حتی هنگامی که آمریکا پشتیبانشان در برابر روسها بود، به سخنرانیهای برانگیزاننده ضد آمریکایی می پرداختند. عزام هنگامی که برای گردآوری کمکهای مالی به آمریکا می رفت، در برابر همگان به دولت آمریکا ناسزا می گفت. 37 مجاهدین عرب جنگ افزارهای آمریکایی را از سیا یا حتی سازمان اطلاعات پاکستان نمی گرفتند، بلکه در بیشتر موارد آنها را از گروه اسلامگرای گلبدین حکمتیار دریافت می کردند. 38

### جنگ افغانستان و سر برآوردن رادیکالیسم اسلامی

تجربه جنگ افغانستان، هم جنگجویان افغان و هم غیر افغان را به تندروی کشاند. افغانهای غیر جهادی از راه همنشینی «عرب-افغانها» که بیشتر پیرو اندیشه های سلفی و وهابی بودند و همچنین نزدیکی با گروههای جهادی سازمان یافته مانند «جهاد» و «جماعت اسلامی مصر»، اسلامگرایان نظامی الجزایر، جماعت اسلامی پاکستان و «حرکه الانصار» کشمیر به تندروی کشیده شدند. از سوی دیگر، جنگ اثری چشمگیر بر تندرو شدن جنگجویان «عرب-افغان» بویژه کسانی مانند اسامه بن لادن، الطواهری، ابو عبیده البنشیری، ابو حفص، سیف العدل و... گذاشت که بعدها «جهاد جهانی» در برابر آمریکا را مطرح می کردند. 39 اسپوزیتو، اشغال افغانستان از سوی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی و جنگ ده ساله پس از آنرا مایه اصلی تبدیل شدن بن لادن به یک مبارزه و مجاهد در راه خدا می داند. 40 این جنگ در واقع از سه راه بر تندرو شدن یا نظامی شدن جریان اسلامگرایی و همچنین چرخش آن از محلی گرایی به جهانگرایی اثر گذاشت:

نخست اینکه اسلامگرایان جهادی در این جنگ تجربه ها و مهارتهای نظامی ارزشمند به دست آوردند. آنان در زمینه جنگهای چریکی و کاربرد جنگ افزارهای گرم و مواد منفجره تجربه های

بسیار اندوختند که بعدها آنرا در راههای تروریستی به کار گرفتند. دوم اینکه جنگ افغانستان فرصت مناسبی برای آشنایی نیروهای تندرو با یکدیگر فراهم کرد. این جنگ به مجاهدین جوان عرب، ترک، پاکستانی، هندی و مسلمانانی از آسیای مرکزی و خاوری فرصتی بزرگ برای آشنایی داد. این جنگجویان که از کشورهای گوناگون بودند در جریان جنگ با یکدیگر همنشین می شدند. همین آشنایی و همنشینی زمینه را برای پیوندهای شبکه ای میان آنان پس از جنگ فراهم آورد. جنگ افغانستان به جنبش جهادی، دیدگاهها و آرمانهای جهانی داد. به سخن دیگر، تخم جهاد فراملی در دهه 1980 در خاک بارآور افغانستان کاشته شد. سوم اینکه دستاورد پیروزی بر ابرقدرت سرخ و سپس دست نشانده اش نجیب الله در سالهای 1989 و 1992 سبب نیرومندی و انگیزش نیروهای تندرو شد. آنها از آن پس دریافتند که زور و اسلام در کنار هم می تواند هر قدرتی را در هم بشکند. 41

از دید فواز برجیس، جنگ افغانستان از آن رو سبب دگرگونی اسلامگرایی شد که میان مکتب وهابی- سلفی و شاخه نظامی بین المللی اخوان المسلمین پیوندی استوار برقرار کرد. پیوند خوردن ایدئولوژی سلفی و اسلامگرایی خشونت آمیز مصری در سالهای جهاد افغانستان رخ داد و بن لادن گرایی در دهه های بعد را پایه ریزی کرد. او می گوید: «جهاد جهانی، زاده پیوند... نیل مصر و بیابان عربستان بود.» 42

### چگونگی سر برآوردن القاعده

هسته القاعده در جریان جنگ افغانستان پدید آمد. برعکس پندار همگانی، مفهوم القاعده را که در آغاز از سوی پایه گذاران «القاعده الصلیبه» (به معنای شالوده استوار) خوانده می شد، برای نخستین بار عبد الله عزام در 1987 مطرح کرد. او در این زمینه در نشریه «الجهاد» نوشت: «هر اصلی، نیاز به یک گروه پیشگام دارد که آنرا اجرا کند: گروهی که همزمان در حالی که بر جامعه تمرکز می کند، آماده اجرای وظایف سنگین و ایثار و فداکاری باشد. هیچ ایدئولوژی از یک گروه پیشگام که برای پیروزی آن آماده فدا کردن همه چیزش باشد، بی نیاز نیست، این گروه در راه پرخطر بی پایان زندگی برای رسیدن به هدف، پرچم به دست می گیرد؛ چون خدا مقرر کرده که باید چنین کاری انجام دهند. این گروه قاعده استواری برای رسیدن به جامعه اسلامی مورد نظر تشکیل می دهد.» 43 بدین سان، عزام را می توان پایه گذار و رهبر معنوی القاعده دانست. در واقع، القاعده از همان «مکتبه الخدمه» او برخاست.

برخی کسان نیز القاعده را «قاعده الجهاد» یا «بنیاد جنگ مقدس» می خوانند. 44 چارچوب گسترده آنچه را بعدها القاعده شد، عزام در 1987 و 1988 ریخت و در واقع منشور آنرا نوشت. عزام، القاعده را سازمانی می پنداشت که قرار است قدرت و توان مجاهدین عرب را به سرزمینهایی هدایت می کند که در آنها مسلمانان زیر ستم و سر کوبند. به سخن دیگر، القاعده می بایست یک «نیروی واکنش سریع» اسلامی باشد که به تندی از همباوران دفاع کند. 45

اما از دید رسمی، بن لادن در سالهای پایانی دهه 1980 و بویژه در 1988 با هدف گسترش دادن فعالیتهای جهادی در سراسر جهان، سازمان القاعده را در افغانستان پایه گذاری کرد. گونار اتنا درباره نخستین نشست القاعده می نویسد: «در اولین نشست جذب نیرو برای القاعده که در اردوگاه الفاروق تشکیل شد، ابو ایوب العراقی، دکتر فضل المصري، ابو عبیده البنشیری، محمد عاطف مصری، جمال احمد الفضل سودانی، ابو فرج الیمنی، ابو مصعب السعدی، ایمن الظواهری و اسامه بن لادن حضور داشتند. آنها بر این نکته تأکید کردند که پس از خروج شوروی، آموزش جنگجویان باید ادامه پیدا کند تا برای رهایی مسلمانان تحت ستم در سراسر جهان به آنها کمک کنند. 46 گروههای اسلامگرای جماعت و جهاد اسلامی مصر، حرکت



المجاهدین کشمیر، جنبش اسلامی ازبکستان، گروه اسلامی مسلح الجزایر از برجسته ترین گروههای مرتبط با القاعده اند و در واقع القاعده مانند چتری همه آنها را پوشش می دهد. 47 هرچه جنگ افغانستان به پایان خود نزدیک می شد، روابط عزام و بن لادن رو به تیرگی می رفت و سرانجام در ماههای پایانی 1988 اختلاف نظر بر سر پاره ای موضوعات بالا گرفت. عزام و بن لادن بر سر اصول و هدفهایی مانند پشتیبانی از مسلمانانی که برای داشتن باورهای مذهبی زیر ستم و سرکوبند (بویژه آنان که همچون مسلمانان فلسطین، کشمیر و چین درگیر مبارزات قومی و ملی هستند) همراهی بودند، ولی درباره تاکتیکهای با هم اختلاف داشتند؛ عزام بیشتر به جنگ متعارف باور داشت، در حالی که بن لادن هوادار کارهای تروریستی هم بود. عزام مخالف کشتار غیر نظامیان بویژه کودکان و زنان بود؛ مفهوم جهاد از دید او محدودتر و تدافعی تر بود. به سخن دقیقتر، او یک جهادی انضمام طلب بود و هدفش نبرد برای آزادی سرزمینهایی بود که بخشی از «دار الاسلام» به شمار می آید، ولی زیر حاکمیت غیر مسلمانان یا «دار الکفر» است. 48 ولی بن لادن خواستار تبدیل شدن «مکتبه الخدمه» و القاعده به سازمانی بود که کارهای تروریستی را نیز در برنامه خود داشته باشد. از آنجا که بن لادن در نخستین ماههای پا گرفتن القاعده، برای توصیف مجاهدین مرتبط به خود واژه «ارتش اسلامی» را به کار می برد و هدف خود را احیای نظام خلافت از راه جهاد جهانی می دانست، می توان دریافت که دست کم در آغاز کار، در اندیشه او نیز جنگ متعارف پررنگ تر از تروریسم بوده است. 49

از دید سازمانی، بن لادن رهبر القاعده شمرده می شود. پس از او مجلس شورا قرار دارد که همه دستورها و سیاستهای اصلی از آنجا می آید و طراحی عملیات در این بخش صورت می گیرد. از اعضای این مجلس می توان به ایمن الظواهری بعنوان عضو ارشد، ابو ایوب العراقی، ابو عبیده البنشیری، ابو حفص الخبیر، ابو ابراهیم العراقی، فضل المصری، ابو فرج الیمنی، ابو فضل المکی، شیخ سید المصری، ابو برهان عراقی اشاره کرد. 50 سپس چهار کمیته به نامهای کمیته نظامی، کمیته مالی و کاری، کمیته رسانه ای و مردمی و کمیته مذهبی در کارند.

کمیته نظامی به جذب، آموزش، انتقال نیرو، عملیات نظامی، تاکتیک ها و... می پرداخت. زیرساختار نظامی القاعده همان اردوگاههای آموزشی مجاهدین عرب در جریان جنگ افغانستان بود. این کمیته کارهای اطلاعاتی و محرمانه را نیز به دست داشت و پنهانی با گروههای گوناگون اسلامگرا، بویژه در چین و کشمیر، در تماس بود. کتاب راهنمای آموزش نظامی القاعده، همان مجموعه 7 هزار صفحه ای «دایرة المعارف جهاد افغان» بود. این مجموعه دربرگیرنده مطالبی در زمینه تاکتیکهای جنگی، اقدامات امنیتی و اطلاعاتی، مواد منفجره دست ساز، کمک های اولیه، نقشه شناسی، شناخت جنگ افزارها و شیوه های گوناگون آموزش است. این مجموعه در آغاز تنها به جنگهای چریکی بر ضد اتحاد جماهیر شوروی و درگیریها در کشمیر، چین و میندانائو اختصاص داشت، ولی با پافشاری اعضای مصری «مکتبه الخدمه» و پیروی بن لادن از آنان، شیوه های عملیات تروریستی و تکنیکها و تاکتیکهای گوناگون آنها نیز در این مجموعه گنجانده شد. حتا بخشهایی از آن درباره حمله های شیمیایی و بیولوژیک است. این مجموعه در مدت ده سال به دست عناصر مصری و عربستانی القاعده گردآوری، تصحیح و ترجمه شده است.

کمیته مالی و کاری، منابع مالی را مدیریت می کند. چون اعضای القاعده از کشورهای گوناگون بودند، با بازرگانان مسلمان در آن کشورها، بویژه در کشورهای کرانه جنوبی خلیج فارس مؤسسات خیریه اسلامی و مساجد بهره مند می شدند. این همکاریها و کمکها چنان پنهانی صورت می گرفت که حتا دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی نیرومندی مانند سیا از آن آگاهی

نداشتند. در قیاس با دیگر شبکه های تروریستی، القاعده پیچیده ترین، نیرومندترین و نرمش پذیرترین شبکهء دریافت و انتقال پول را داشته است.

کمیتهء رسانه ای و مردمی کار انتشار اخبار و اطلاعات دربارهء ایدئولوژی القاعده در رسانه های گوناگون را بر عهده دارد و کمیته مذهبی نیز به صدور فتوا و توجیه مذهبی کارهای القاعده می پردازد. این کمیته همچنین کار تبلیغ و ترویج الگوی القاعده از اسلام را به دست دارد. بسیاری از اعضای القاعده همان مجاهدان افغانی و غیر افغانی هستند که در جنگ افغانستان همکاری می کردند. بر پایهء برآورد منابع اطلاعاتی آگاه، 10 تا 11 هزار تن که در اردوگاههای القاعده در افغانستان از 1989 تا 2001 آموزش دیده اند به فراسوی مرزهای افغانستان فرستاده شده اند و 51 و پس از بازگشت به میهن، جنگ افزارها را به سوی دولتهای خود نشانه رفته اند. اینان که شبه نظامیان اسلامی هم خوانده می شوند، در عربستان، مصر، الجزایر، ازبکستان، روسیه، چین، فیلیپین، تاجیکستان و... یا به کمک جدایی خواهان مسلمان می شتافتند، یا با پیوستن به شبکه های اسلامگرای بومی، با دولتهای خود به ستیز خشونت آمیز می پرداختند. 52

از 1987، گروههای اسلامگرای تندرو، کسانی را به افغانستان می فرستادند تا پس از دیدن آموزشهای نظامی به کشور خود برگردند و جهاد را پی گیرند. این نکته در مورد مجاهدین حزب الله در کشمیر، جبههء آزادیبخش مور و در فیلیپین، فلسطینیها و الجزایریها درست است. 53 راهبرد بنیادی القاعده نیز پیگیری جنگ در کشورهای اسلامی با هدف سرنگون کردن دولتهای غیر اسلامی و برپا کردن دولت اسلامی استوار بر شریعت و همچنین پشتیبانی از مسلمانان زیر سرکوب غیر مسلمانان در سراسر جهان، بویژه در فلسطین، کشمیر و چین بود. 54 البته پس از جنگ خلیج فارس در 1991، بیرون راندن غریبهها، بویژه آمریکاییان از سرزمینهای اسلامی، و پیش از همه از عربستان مورد توجه قرار گرفت و اقدامات تروریستی بر ضد آمریکا برای رسیدن به این هدفها، برجستگی و اهمیت بیشتری یافت.

نشانه های حضور القاعده در عربستان، مصر، الجزایر، مراکش، ترکیه، اردن، تاجیکستان، ازبکستان، سوریه، چین، پاکستان، بنگلادش، مالزی، میانمار، اندونزی، فیلیپین، لبنان، عراق، کویت، بحرین، یمن، لیبی، تونس، داغستان، کشمیر، سودانی، سودان، کنیا، تانزانیا، آذربایجان، اریتره، اوگاندا، اتیوپی، بوسنی و کوزوو دیده شده است. 55 القاعده از هنگام پا گرفتن، رفته رفته با کمابیش 30 گروه تروریست اسلامی رابطه برقرار کرده و مستقیم و غیر مستقیم آنها را برای حمله به هدفهای درونی و بیرونی یاری کرده است. در میان این گروهها می توان به جهاد و جماعت اسلامی مصر، جنبش جهاد اسلامی اریتره، اتحاد اسلامی سومالی، جنبش اسلامی ازبکستان و حرکه المجاهدین پاکستان اشاره کرد. 56

ایدئولوژی القاعده دنبالهء همان اسلامگرایی مدرن است که از نخستین سالهای سدهء بیستم میلادی آغاز شد. از دههء 1970 نسل تازه ای از اسلامگرایان با عنوان «جهادیها» سر برآوردند که جهاد را جنگ مقدس برای گسترش اسلام و شکست کافران می دانستند؛ جهاد به معنای مبارزه در راه رهبری جهانی در پرتو اسلامگرایی و جنگ با قدرتمندانی که مانع تثبیت حاکمیت خدا بر زمین هستند. 57 آنها جهاد را یک تکلیف عینی یا شخصی می دانند (نه کفایی یا جمعی). هردسته از جهادیها البته برای خود اولویت ویژه ای داشتند؛ برای نمونه، در فلسطین با اسرائیل می جنگیدند، در چین با روسیه، در کشمیر با هند و...

از دید بسیاری از پژوهشگران، سالهای پایانی دههء 1980، نقطهء چرخش اسلام سیاسی شمرده می شود. در فلسطین سلطه سازمان غیر مذهبی آزادیبخش فلسطین (ساف) از سوی

گروه اسلامگرای حماس (که به دست شیخ احمد یاسین در سال 1988 برپا شده بود) در جریان انتفاضه به چالش کشیده شد. در آغاز دهه 1990 جبهه اسلامی الجزایر در انتخابات الجزایر، برای نخستین بار از هنگام استقلال به پیروزی رسید. در سودان، با کودتای نظامی، یک دولت اسلامگرا به رهبری حسن الترابی، قدرت را به دست گرفت و... نظام کمونیستی رو به زوال بود و اسلام سیاسی در همه جا برتر به نظر می رسید. بن لادن نمی خواست ائتلافی که در سطح بین المللی پدید آمده است از میان برود و بر ادامه یافتن جهاد تأکید داشت. او نخست بر آن نبود که جهاد به سوی غرب و آمریکا کشیده شود، بلکه مانند بیشتر عرب-افغانها می گفت که نیروهای جهادی باید به خانه برگردند و با رژیمهای فاسد و غیر مذهبی خود یا با رژیمهای غیر مسلمان سرکوبگر مسلمانان جهاد کنند. القاعده هم به همین معنی بود: اساس و پایگاه پیشگامان جهاد بین المللی تازه. 58

چنان که از نشانه ها بر می آید، بن لادن و نیز استاد معنوی او عزام نبرد با اشغالگران روس را سرآغاز جهاد با غرب بویژه ایالات متحده نمی دیده اند. در دهه 1980 و حتا در نخستین سالهای دهه 1990 جهادها چنین برنامه ای نداشتند و بویژه آمریکا در فهرست هدفهای آنها نبود. به سخن دیگر، در سه چهار سال نخست پس از پا گرفتن القاعده، همچنان «دشمن نزدیک» برای جهادها اهمیت داشت. چرخش از «دشمن نزدیک» به «دشمن دور» یا دگرگونی راهبردی در جریان جهادگرایی از هنگام پیش آمدن جنگ خلیج فارس و به رهبری القاعده رخ داد.

پس القاعده نخست نخست پشتیبانی از مبارزات چریکی و تروریستی با رژیمهای فاسد و غیر اسلامی در کشورهای اسلامی و همچنین رژیمهای غیر مسلمانی را که به مسلمانان زیر سلطه خود ستم می کردند، همچون یک راهبرد برگزید و بر پایه آن دست به یک رشته اقدامات نیز زد، ولی از نخستین سالهای دهه 1990 راهبرد خود را به سوی مبارزه تروریستی با غرب به رهبری آمریکا کشاند. 95

علت چرخش نگاه جهادگرایان از درون به برون را باید در سایه همپیمانی ظواهری و بن لادن و آمیختن افکار یکی از منابع دیگری جست. با بررسی باورها و رفتارهای این دو و دگرگونی آن، می توان به ریشه های چرخش شگرفی که در جنبش هادی در نیمه دوم دهه 1990 رخ داد، پی برد. خاطرات، یادداشتها و مصاحبه های جهادگرایان، پیوندهای این دو بعنوان نیروی سازنده القاعده و تصمیم راهبردی آنها برای جهاد جهانی با آمریکا را به خوبی نشان می دهد. 60 ظواهری در واقع سرمایه فکری القاعده و نظریه پرداز جنبش جهادی بود. او یک عمر برای مبارزه با «دشمن نزدیک» و توطئه چینی بر ضد دولت غیر مذهبی مصر کوشید. از سالهای پایانی دهه 1960 تا نخستین سالهای دهه 1990، او له نبرد با فرمانروایان فاسد و دین شناس در کشورهای اسلامی برتری می داد و در اندیشه کشاندن مبارزه به سوی «دشمن دور» نبود. چنان که گفته شد، رفتن او به افغانستان هم با هدف تقویت و بازسازی جبهه جهادی خود برای پیگیری مبارزه با رژیم مصر صورت گرفت، نه برای بین المللی کردن جهاد.

برخی کسان، وابستگی مالی او به بن لادن را مایه دگرگونی شگرف جهان بینی او و گرایش از ناسیونالیسم مذهبی به جهاد بین المللی می دانند؛ 61 اما باید گفت که ظواهری می دانسته با وجود وابستگی مالی، به خاطر اثر و نفوذ فکری خود بر بن لادن، می تواند او را به پذیرش باورهای خود وا دارد. پس به نظر می رسد که عوامل دیگری در این زمینه اثرگذار بوده است. اعضای جهاد اسلامی مصر از نخستین سالهای دهه 1990 دریافتند که نمی توانند از پس ستیز با رژیم مصر برآیند. این وضع برای دیگر گروههای جهادی هم پیش آمده بود. تا میانه دهه 1990، اسلامگرایان تندرو در مصر، الجزایر و بسیاری دیگر از کشورها، یا در رویارویی نظامی

از رژیمهای هوادار غرب شکست خوردند یا در برپا کردن ساختارهای سیاسی و اقتصادی اسلامی ناکام ماندند و از این رو به القاعده گرایش پیدا کردند؛ بویژه که این گروهها، چنان که ظواهری می گوید، دریافتند تا هنگامی که قدرتهای غربی و بویژه آمریکا از رژیمهای خودکامه در کشورهای اسلامی پشتیبانی می کنند، نمی توان بر آنها پیروز شد. بن لادن و ایمن الظواهری پس از درک شکست ناپذیر بودن «دشمن نزدیک» به سبب پشتیبانی «دشمن دور» از آن، پیکان نبرد را به سوی «دشمن دور» یعنی دولتهای باختری و بویژه آمریکا گرداندند. ظواهری اعضای جنبشهای بنیادگرا را به وارد کردن ضربه کاری و بیشترین تلفات به دشمن غربی تشویق می کرد، چون «غرب تنها این زبان را می فهمد، نبرد در راه برپایی دولت اسلامی، نبردی منطقه ای است و ائتلاف صلیبی به رهبری ایالات متحده نمی گذارد هیچ نیروی اسلامی در کشورهای مسلمان به قدرت برسد.»<sup>62</sup>

او در زمینه چرخش به سوی «دشمن دور» یا غرب و اقدامات تروریستی بر ضد آن می گوید: «گونه ای آگاهی در جوانان اسلامی رو به افزایش است و آن اینکه راهکاری جز جهاد باقی نمانده است. این آگاهی بر ایند شکست همهء روش هایی است که در پیش گرفته شده است. تجربهء الجزایر تجربه ای کامل در این زمینه است و نشان می دهد که غرب نه تنها کافر بلکه منافق و دروغگو هم هست. جبههء رهایی بخش الجزایر به صندوقهای رأی رو کرد تا از آن راه به قدرت برسد، اما سلاح دولتهای غربی، آنها را از آسمان خیال به زمین کشید...»<sup>63</sup> تا واپسین سالهای دههء 1990، آمریکا از سوی بسیاری از افراطگرایان بعنوان «شرّ نخستین» دیده می شد.<sup>64</sup>

### القاعده پس از جنگ افغانستان

چنان که گفتیم، پس از جنگ، بسیاری از عرب-افغانها به میهن خود باز گشتند ولی شماری از آنان زیر پرچم القاعده در افغانستان ماندند. بن لادن پس از پایان جنگ با حفظ پیوندهای خود با سازمان القاعده به عربستان بازگشت. پس از بالا گرفتن اختلافها میان او و دولت عربستان، بویژه بر سر حضور نیروهای آمریکایی در عربستان در جریان بحران کویت و بی توجهی دولت به او، از عربستان به سودان رفت.

او در سودان سرمایه گذاریهای کلان در زمینهء کشاورزی، صنعتی و ساختمانی کرد. از 1989 تا 1991 بیشتر اعضای القاعده، بویژه جنگجویان کارآمودهء آن که هزار تا هزار و پانصد تن بودند به سودان رفتند. البته بن لادن هنوز پاره ای از ساختارهای القاعده در پیشاور و اردوگاههای آموزشی افغانستان را نگهداشته بود.<sup>65</sup> او به کمک دولت سودان، اردوگاههای آموزشی تازه ای برای آموزش اسلامگرایان تندرو ساخت و بدین سان، سودان بعنوان پایگاه آموزشی القاعده جانشین افغانستان شد. تا میانهء 1994 دست کم 5 هزار تن در پروژه های کشاورزی و صنعتی بن لادن در سودان کار می کردند، آموزشهای نظامی می دیدند و سپس برای حملات تروریستی و خرابکاری به مصر، لیبی، تونس، الجزایر، مراکش و کشورهای آفریقای خاوری فرستاده می شدند. این دولتها نیز سخت به دولت سودان فشار می آوردند و آنرا به پشتیبانی از گروههای تروریستی متهم می کردند.<sup>66</sup>

آمریکا نام سودان را در فهرست کشورهای پشتیبان تروریستم قرار داد و در پی فشارها و تحریمهای دولت آمریکا، شرکتهای نفتی آمریکا از سرمایه گذاری در سودان منع شدند. سرانجام دولت سودان به خواسته های بین المللی تن داد و عذر بن لادن را خواست.<sup>67</sup>

بن لادن در پی درخواست دولت سودان، در 1996 آن کشور را به سوی افغانستان ترک کرد. جنبش طالبان به رهبری ملا محمد عمر تا همان سال کابل و بخشهای بزرگی از افغانستان

را گرفته بودند و برای تصرف کامل افغانستان با ائتلاف شمال به رهبری احمد شاه مسعود می جنگیدند.

هرچند دیدگاه بن لادن در زمینه سیاسی با دیدگاه طالبان یکسان نبود (تا اندازه ای به این دلیل که طالبان وابسته به جنبشی بومی بودند و آگاهی اندکی از جهان داشتند، در حالی که بن لادن جهانگرا بود) ولی از دید مذهبی میان وهابیت (بن لادن) و باورهای فرقه دئوبندی (طالبان) همسانی‌هایی وجود داشت. هر دو، در زمینه مذهبی بنیادگرا بودند. ملا عمر از اندیشه های بن لادن استقبال می کرد و کمکهای او به مجاهدان افغان در جنگ با نیروهای سرخ را ارج می نهاد. اسامه در واقع بعنوان مهمان به افغانستان رفت و نماینده ای نزد ملا عمر فرستاد و اعلام کرد که از جنبش طالبان پشتیبانی می کند. طالبان نیز از حصول او و القاعده استقبال کردند. 68

طالبان سخت از بن لادن پشتیبانی می کردند؛ حتی زیر آتش موشکهای کروز آمریکایی که پس از انفجارهای تروریستی در سفارتخانه های آمریکا در کنیا و تانزانیا به سوی پایگاههای بن لادن در افغانستان شلیک می شد اعلام کردند به هیچ رو از پشتیبانی او دست نخواهند کشید. دولت طالبان پس از رویدادهای تروریستی 11 سپتامبر 2001 هم بن لادن را تحویل نداد و بر اثر حمله نظامی ایالات متحده در همان سال سرنگون شد. در جریان این حمله زیر ساختارهای القاعده نیز یکسره از میان رفت و اعضای آن پراکنده شدند.

بهره سخن:

جنگ افغانستان اثری ژرف بر تندر و شدن جریان اسلامگرایی سیاسی داشت و این فضا زمینه مناسبی برای پا گرفتن سازمان القاعده فراهم آورد. بی گمان اگر چنین شرایطی وجود نمی داشت، القاعده نیز پدید نمی آمد. ایدئولوژی و هدفهای القاعده را بی شناخت ماهیت بین المللی جنگ افغانستان نمی توان دریافت.

پیش از این جنگ، اسلامگرایان به گونه بومی با رژیمهای غیر مذهبی در کشورشان در ستیز بودند، ولی در جریان این جنگ از پوشش بومی درآمدند و در سطح بین المللی به کمک مسلمانان در دیگر کشورها آنها در برابر دشمن بیگانه شتافتند. در جریان همین جنگ بود که برخی از رهبران «عرب-افغان» اندیشه بین المللی کردن جهاد را مطرح و پیگیری کردند. سرشت چند ملیتی این جنگ سرانجام سبب پا گرفتن سازمانی با عنوان القاعده شد تا بنیادی باشد برای کمک رسانی به همه اسلامگرایان از ملیت های گوناگون در برابر فرمانروایان سرکوبگر و فاسد. با توجه به پشتیبانی آمریکا، عربستان و پاکستان از مجاهدان افغان و عرب، بی گمان این دولتها نیز در سر برآوردن القاعده و تندر و شدن اسلامگرایان نقش برجسته داشته اند؛ گرچه این پدیده ها پس از چندی برای خود آنها و بویژه برای آمریکا کو عربستان دشواریهای بسیار به بار آورد.

پی نوشت ها

- (1). جان جان اسپوزیتو، جنگ نامقدس ترور به نام اسلام، ترجمه ماری هجران (تهران: مرکز مطالعات فرهنگی-بین المللی، 1384)، صص 40 و 41.
- (2). Uriya Shavit, "Al-Qaeda s Suudi Origins", Middle East Quarterly, Vol. 13, No. 4, Fall, 2006, .p.6
- (3). Jason Burke, Al-Qaeda: The True Story of Radical Islam, (London: I. B. Tauris, 2004) p. 60
- (4). Fawaz Gerges, The Far Enemy: Why Jihad went Global? (Britani: Cambridge)

- University Press,2005) p.69
- Rohan Gunaratna,Inside Al-Qaeda:Global Net- work of Terror,(New York:Colombia .(5)  
.University press,2002)p.21
- .Gerges,op.cit.,p.68 .(6)
- (7).میشائیل پولی و خالد دوران، بن لادن کیست؟، ترجمه مهشید میر معزی، تهران: نشر روزنه، 1389، صص 43 و 44.
- .Gerges,op.cit.,pp.80,81 .(8)
- .Ibid.,pp.82,83 .(9)
- (10).عماد نداف، اسامه بن لادن؛ یک نفر از یک میلیارد، تهران: نشر عابد، 1381، ص 50.
- (11).Laqueur,Walter,Voices of Terror,(New York: Reed Press,2004)p.422 .
- .Gunaratna,op.cit.,p.4 .(12)
- .Ibid.,p.21 .(13)
- .Laqueur,op.cit.,p.422 .(14)
- (15).David Cook,Unterstanding Jihad,(University of California Press,2005)p.129
- Ibid.,p.129,quoted f r o m Abdallah Azzam,"mar- tyrs:The Biulding Blocks of .(16)  
(Nation"" ,at www.azzam- com(30 November,2001
- .Ibid .(17)
- .Gunaratna,op.cit.,pp.24,25 .(18)
- .Burke,op.cit.,pp.47,55 .(19)
- (20).کامبیز خسروی، اسامه بن محمد بن لادن، تهران: نشر سیمین دخت، 1831، صص 68-88.
- .Burke,op.cit.,p.80 .(21)
- .Gunaratna,op.cit.,p.21 .(22)
- .Gerges,op.cit.,p.88 .(23)
- (24).پولی و دوران، پیشین، ص 55.
- (25).همان، ص 12.
- (26).محمد ظاهر عظیمی، افغانستان: هجوم اتحاد شوروی و سیاستهای غرب، مشهد: محقق، 1382، ص 103.
- (به تصویر صفحه مراجعه شود) (33).پولی و دوران، پیشین، صص 125 و 126.
- (34).جرج لنچافسکی، رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه: از ترومن تا ریگان، ترجمه عبد الرضا هوشنگ عبد الرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نش البرز، 1373، ص 344.
- (35).عظیمی، پیشین، ص 39.
- (36).پولی و دوران، پیشین، ص 126.
- (37).همان، صص 46 و 47.
- (38).خسروی، پیشین، ص 21.
- .Gerges,op.cit.,p.84 .(39)
- (40). اسپوزیتو، پیشین، ص 5.
- Paul R.Pillar,Terrorism and U.S.Foreign pol- icy,(Washington D.C.Brookings .(41)  
.Institurion Press, 2001)p.46
- .Gerges,op.cit.,p.87 .(42)

- (43). Gunaratna, op.cit., p.3 quoted from Abdullah Az- zam, "Al Qaidah al Sulbah", Al- Jihad, 41 April, 1988, p.46.
- (44). Burke op.cit., p.232.
- (45). Gunaratna, op.cit., p.21.
- (46). Ibid., p.56.
- (47). Ibid., p.56.
- (48). Gunaratna, op.cit., p.22.
- (49). Ibid.
- (50). Ibid., p.57.
- (51). Ibid., p.5.
- (52). ژیلبر آشکار، جدال دو توحش: 11 سپتامبر و ایجاد بی نظمی نوین جهانی، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر اختران، 1384، ص 38.
- (53). الیویه روا، افغانستان: از جهاد تا جنگهای داخلی، ترجمه علی کرمانی، تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، 1382، ص 114.
- (54). Christopher M. Blanchard, "Al Qaeda: Statement and Evolving Ideology", Congressional Research Service Report for Congress updated, 26 January, 2006 (<http://www.fas.org/sgp/crs/Terror/R132759.pdf>) p.14.
- (55). خسروی، پیشین، ص 85.
- (56). Gunaratna, op.cit., p.6.
- (75). پولی و دوران، پیشین، صص 41-42.
- (58). Burke, op.cit., pp.84,85.
- (59). Gunaratna, op.cit., p.89.
- (60). Gerges, op.cit., p.119.
- (61). Ibid., p.121.
- (62). Laqueur, op.cit., p.426, quoted from Ayman al- Zawahiri, Knights Under the (Prophets, Banner,] in Arabic [(Serialized by Asharq al-Awsat, 12 December, 2001.
- (63). Ibid., op.cit., p.235.
- (64). Burke, op.cit., p.235.
- (65). Gunaratna, op.cit., pp.30,31.
- (66). Sir Sam Falle, "The Musadiq Era in Iran 1951- 1953", in Lesch, op.cit., p.85.
- (67). Burke, op.cit., p.165.
- (68). نداف، پیشین، ص 411.